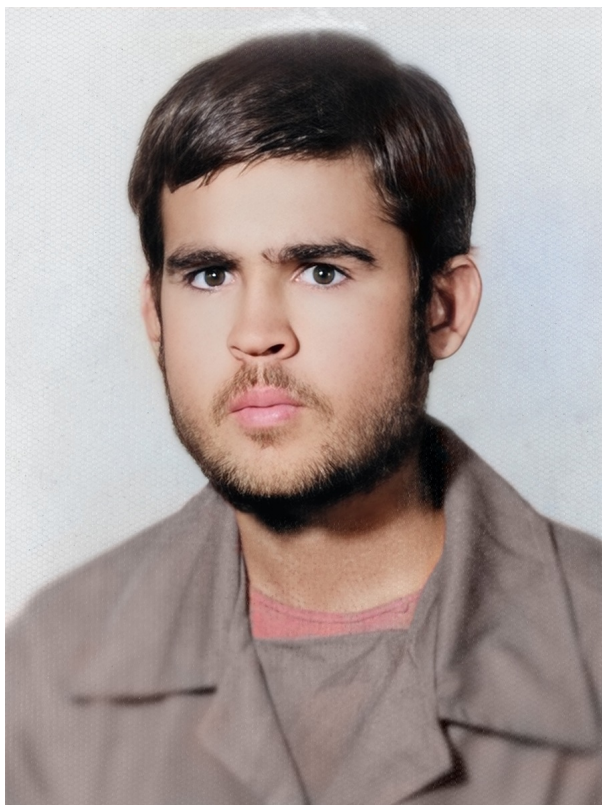


شهید هاشم امیری



نام پدر	حیدر
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۶/۰۲
محل تولد	بوشهر – گناوه
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۸/۰۸
محل شهادت	خلیج فارس
مسئولیت	معاون یدک کش
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	گناوه

زندگینامه

شهید هاشم امیری فرزند حیدر متولد ۱۳۴۴ در خانواده‌ای مذهبی و مستضعف در روستای عباسی چشم به جهان گشود و در سن شش سالگی وارد دبستان شد دوران ابتدایی را با موفقیت در زادگاه خویش به پایان رسانید.

سپس دوره راهنمایی را در روستای محمد صالحی با رنج و زحمت زیاد ادامه داد تا اینکه از طرف سپاه در خصوص اعزام به جبهه اعلام نیاز شد.

او در آن برهه حساس از زمان اعزام به جبهه حق علیه باطل را بر مدرسه ترجیح داد. لذا در نیمه سال سوم راهنمایی بود که با عزمی راسخ به جبهه رفت و در عملیات‌های مختلف شرکت داشت و در عملیات فتح المبین فعالانه شرکت داشت و یکی از هم‌زمان دیرین او در این روستا شهید شهریاری به لقا **الله پیوست ولی او افسوس می خورد و می گفت: معلوم است لیاقت شهادت را ندارم.**

او که دیگر مجذوب اسلام و انقلاب شده بود جز با خدمت در سپاه نمی توانست روح خود را تسکین دهد اینجا بود که تصمیم گرفت رسماً به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوند و رسماً پاسدار اسلام شد.

پنج سال در یگان دریایی سپاه انجام وظیفه نمود در مأموریت‌های مشکل دریایی کاردانی و تعهد و شجاعت و ایثار او زبان زد دیگر هم‌زمان وی بود در کاروان بزرگ دریایی سپاه در والفجر ۸ او نیز از افتخار آفرینان والفجر ۸ بود و چندین ماه در آن قسمت از جبهه فاو جانفشانی نمود.

در مرداد ماه ۱۳۶۵ به ازدواج با خانواده‌ای متدین و انقلابی اقدام نمود و از اهمیت این ازدواج و زندگی شهید همین بس که خودش وصلت با چنین خانواده‌ای را موجب افتخار می دانست.

اما این ازدواج بیش از ۱۰۰ روز به طول نیانجامید او در تاریخ ۳/۸/۱۳۶۵ از قرار گاه نوح یک مأموریت دریایی به طرف جزیره فارسی حرکت کرد و پس از پایان مأموریت موفقیت آمیز در تاریخ ۸/۸/۱۳۶۵ هنگام برگشت یدکش آنها مورد اصابت موشک دشمن بعضی قرار گرفت و به سوی معشوق حقیقی خود شتافت و به آرزوی دیرینه خود که همانا شهادت در راه خدا بود رسید.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

« انا لله و انا اليه راجعون »
« ما از خداییم و برگشت ما بسوی اوست »

وقتی آن چیزی که از این آیه تلاوت می کنید حاکی از آن است که ما از خدا هستیم چه بهتر که این جان ناقابل را که بخشیده ی خودش می باشد برای آن ارزش قائل شده و برای اعتلای کلمه (لا اله الا الله) جز به خریداری که تنها فقط او ارزش آن را می داند در معرض بیم قرار ندهیم.

زیرا اوست که قادر به پرداخت بها □ آن می باشد پس تامل و درنگ را جایز نباید بدانیم دیرتر یا زودتر در صحنه نبرد علیه باطل حاضر گردیم و درخت تنومند پر بار اسلام را با خون خود آبیاری نماییم .

از برادران ایمانیم می خواهیم که صفوف خود را هر چه فشرده تر و محکمتر نگهدارند و تا محو کامل تمام سلطه جویان و جهانخواران به مبارزه خود ادامه داده و تمام تفاله های رژیم کثیف منحوس پهلوی را از داخل و خارج ریشه کن نمایند .

خدا حافظ

هاشم امیری — اهل عباسی گناوه

۶۰/۷/۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم

« انا لله و انا اليه راجعون »
« ما از خداییم و برگشت ما بسوی اوست »

وقتی آن چیزی که از این آیه تلاوت می کنید حاکی از آن است که ما از خدا هستیم چه بهتر که این جان ناقابل را که بخشیده ی خودش می باشد برای آن ارزش قائل شده و برای اعتلای کلمه (لا اله الا الله) جز به خریداری که تنها فقط او ارزش آن را می داند در معرض بیم قرار ندهیم.

زیرا اوست که قادر به پرداخت بها □ آن می باشد پس تامل و درنگ را جایز نباید بدانیم دیرتر یا زودتر در صحنه نبرد علیه باطل حاضر گردیم و درخت تنومند پر بار اسلام را با خون خود آبیاری نماییم .

از برادران ایمانیم می خواهیم که صفوف خود را هر چه فشرده تر و محکمتر نگهدارند و تا محو کامل تمام سلطه جویان و جهانخواران به مبارزه خود ادامه داده و تمام تفاله های رژیم کثیف منحوس پهلوی را از داخل و خارج ریشه کن نمایند .

خدا حافظ

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار

خاطرات

پدر شهید می گوید طی ماموریتی که زمان آن مشخص نیست و درست به یاد ندارد شهید زنده یاد ماموریت پیدا می کند که با همراه عده ای از دوستان به وسیله دو ناو یدکش ، چهار دستگاه لودر و مقداری هم مهمات را به جزیره فاو ببرند وی می گوید : در این راه هواپیماهای جنگی عراق با دیدن ناوها آنها را مورد حمله قرار می دهند و یکی از یدکشهای ما مورد اصابت موشک بعضی های عراق قرار می گیرد و منهدم می گردد ولی با لطف خدا و یاری خداوند بزرگ با اینکه مثل باران مورد هدف قرار گرفته بودند بالاخره به مقصد که همان فاو بود می رسند و با کمترین تلفات ، مهمات ها را تحویل می دهند و آن طور که پدر شهید از زبان شهید می گفت : فقط تأیر یکی از لودرها آتش گرفته بود که آن هم مهار شد وی می گوید : با رسیدن به مقصد و لنگر انداختن ، تمام بدنه ناوها را گل مالیدند تا نیروی عراقی نتوانند آنها را به راحتی ببینند و مورد حمله قرار دهند .

پدر شهید می گوید : برای حمله به نیروهای عراقی شهید زنده یاد همراه تعداد زیادی از بچه های شیراز مامور می شوند که در جزیره با عبور از رودخانه به دشمن و مدافع و استحکامات بعضی عراق ضربه وارد کنند و در موقع گذشتن نیروها از آب با اینکه تعداد زیادی از بچه ها از آب گذشته بودند و فقط یکی از قایقها هنوز در آب بود و یکی از روحانیون مبارز و راننده قایق در آن بودند نیروهای دشمن از وجود ما آگاه شدند و ما را با آر پی چی و اسلحه های دیگر مورد حمله قرار دادند و با وجود اینکه شهید برای کمک و انتقال روحانی و راننده قایق به این طرف آب آمده بود بر اثر انفجارهای پی در پی ترکش به بینی و زیر چشم آنها برخورد کرد و بیهوش شدند و در همان لحظه قایق را هم به وسیله آر پی چی می زنند که روحانی به شهادت می رسد ولی جوان راننده قایق با لطف خدا به آب می پرد و زنده می ماند .

شهید هاشم امیری را در حالت بیهوشی کامل به پشت جبهه منتقل می کنند و سپس وی را با هواپیما یا هلیکوپتر به تهران و بیمارستان منتقل می کنند که شهید در بیمارستان عمل می شود و ترکش از صورت وی بیرون می آید وقتی به هوش می آید عده ای از مردم را در کنار تخت خود می بیند و با وجود اینکه هنوز اطراف بیمار را گرفته بود فکر می کند که به خانواده شان خبر داده شده اینها افراد خانواده خود و اقوام او هستند ولی بعد فهمیدند که عده ای از مردم خدا دوست مردم تهران هستند که به عیادت وی آمدند .

و سرانجام پس از یک هفته بستری به خانه بر می گردد لازم به یاد آوری است که در این مدت خانواده با خبر نبودند و هنوز چند روزی از استراحت وی نگذشته بود و بخیه های وی کشیده نشده بود که دوباره به محل خدمت خود بازگشت و گفت بخیه ها را حتماً خواهم کشید و نگران من نباشید .

پدر شهید با ذکر برخی از صفات خدا پسندانه در وجود شهید و ایمان به خداوند متعال و یگانگی وی و اعتقاد کامل به ائمه اطهار و امامان می گوید :

در یکی از روزها که تازه به مرخصی آمده بود پس از گفتگوی طولانی با پدر و مادر از پدر اجازه می خواهد که چون تازه از راه رسیده و خسته است برای مدتی به استراحت بپردازد و شب را در اتاقی جداگانه سپری کند . پدر گفت : نیمه های شب که بیدار شدم صدای دلنشین قرآن را شنیدم و تعجب کردم که چه کسی در این نیمه شب قرآن می خواند و وقتی که خوب گوش کردم فهمیدم صدا از خانه است که خود شهید در آن خوابیده پس به آن اتاق رفتم و در را باز کردم خود شهید دارد قرآن می خواند : گریه می کند از او سوال کردم که چه می خوانی و چرا گریه می کنی ؟ گفت : اگر سواد داشتی و می توانستی این کتاب یعنی قرآن را بخوانی هیچ وقت خوابیدن را بر خواندن قرآن ترجیح نمی دادی و تمام وقت قرآن می خواندی ؛ پس شهید را در حال خود تنها گذاشتم و برگشتم .

پدر شهید می گوید : در یکی از روزها که به مرخصی آمده بود و دور هم جمع بودیم و صحبت می کردیم من به شوخی به شهید گفتم : که پدر جان دیگر من پیر و از کار افتاده هستم و دیگر توانایی کار را ندارم تو دیگر باید اینجا بمانی و کمک من باشی تو خدمت خود را به اسلام کرده ای و حالا باید به من کمک کنی ولی شهید با شنیدن این سخن ناراحت شد و از پدر دل آزرده شد .

پدر شهید میگوید : همان شب خواب دیدم که دو نفر با پایه های آتشین از آسمان پایین آمدند و خواستند که مرا با آن پایه ها بزنند و می گفتند : که چرا جوان ما را از سخت آزرده کردی و مانع از رفتن وی به جبهه هستی و من در خواب با اینکه ترسیده بودم با ذکر نام خداوند و التماس به اینکه من او را آزاد گذاشته ام و کاری به کار او ندارم . صبح از خواب بیدار شدم این را به شهید گفتم و او را با صلوات به جبهه فرستادم .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران